

نیر سادات و عطری سادات (دو خواهر)

۸۰ سال و ۷۵ سال

شهری استان تهران

(برای جلوگیری از تغییر داستان، مکالمات دو گوینده با اندکی حذفیات و بدون تغییر نوشته شده.)

نیر سادات: یه افسانه بگم؟ خاطره می‌خوای تعریف کنم؟

عطری سادات: بیا بذار من به جای اون می‌گم تو بنویس. اینو مادر جونم برام می‌گفت.

نیر سادات: اره جای من اونو بنویس.

قصه‌ی اول

عطری سادات: مادر جون می‌گفت یک روزی یک مردی به شترش لگد می‌زنه. شتر هم می‌افته دنبال مرد و مرد از ترس می‌افته ته چاه. می‌بینه که یک مار بزرگ کف چاه چمبره زده و چیزی شبیه تاج بر سرشه.

نیر سادات: داری می‌نویسی نوشتی چاه؟

عطری سادات: اره بذار بنویسه

از وسط تاج مار که توی چاه بود یه توله مار از سرش در می‌اد می‌ره بالای چاه و یه نیش می‌زنه به شتر. دل شتر در جا باد می‌کنه و می‌میره. می‌دونه قصه چی می‌خواد بگه؟ داره می‌گه نباید پی انتقام باشی. خلاصه مرد می‌ره بالای چاه و ازین که دیده شترش مرده عصبانی می‌شه و یه لگد دیگه می‌زنه روی شکم باد کردش. سم دل شتره می‌ره توی پاهاش و اونم سمی می‌شه. می‌رن توی شهر و پاشو قطع می‌کنن.

نیرسادات: اون غول بیابانی رو هم بگو که خیانت می کنه

عطری: نه اون که غوزی غول بیابونی یکی دیگه بود. یه مرد هیکلی و خیلی بزرگ بود. و یه خونه‌ای بود که ۷ تا در داشت. یه شب یکی از بچه‌ها در رو نمی‌بنده و غول بیابونی که در می‌زنه می‌بینه در بازه می‌ره توی خونه. مامانشم به دختره می‌گه پاشو برو غذا بیار حالا که درو باز گذاشتی مهمون دعوت کردی. این قصه داره می‌گه همیشه باید حواست به همه چیز باشه.

نیرسادات: نه‌هههه اینطوری نیست که. گوش کن. غوله می‌اد تو خونه (همراه با ضرب زدن روی میز می‌خواند) می‌گه مهمون که خونه‌تون می‌اد نباید یه نونش بدین؟ مامانه زار می‌زنه که نمکی ۷ درو بستی نمکی یه درو نبستی. حالا برو براش غذا بیار. بعدش می‌گه مهمون که می‌اد خونه‌تون نباید زن بهش بدین؟

عطری: نه اول چایی و میوه می‌خواد...

نیر: اره می‌گه مهمون که می‌اد خونه‌تون نباید چایی و قلیونش بدین؟ بعد می‌آره بعدد می‌گه مهمون که می‌اد خونتون نباید زنش بدین؟ مادر با گریه ناله می‌گه نمکی اخ نمکی هفت درو بستی نمکی یه درو نبستی حالا بیا برو زنش بشو... غوله هم می‌ذارتش تو گونی و راه می‌افته.

عطری: روی کولش می‌ذاره

نیر: نه توی گونی می‌ذاره

عطری: روی کولشه که جیشش می‌گیره خیس می‌شه می‌ذارتش پایی و دختره می‌دووه...

عطری: این هم یعنی باید همیشه حواست به جانت باشه به مالت باشه تو خیابون به مردای غریبه باشه.

نیر: بقیه‌شم بگو.

عطری: (زیرچشمی اشاره می‌کنه که نه) تموم شد دیگه.

نیر: نهههه دیگه بعدش می‌ره تو مغازه به اقای مغازه دار می‌گه جی کار کنم چی کار نکنم اون هم بهش یه دوتا میخ می‌ده. می‌گه ببرش یه جای خلوت بگو بیا عزیزم بیا نازم کن بیا بغلم کن. اونم خر می‌شه می‌اد سمت و می‌تونی میخارو بکنی توی چشمش.

عطری: (چشم غره می‌ره)

نیر: خلاصه دختر با غول می‌خوابه و بعدش میخارو می‌کنه توی چشمش. غوله هم خر می‌شه دختر سوارش می‌شه برمی‌گرده پیش مامانش.

عطری: نه اینایی که می‌گن غوله خر می‌شه میخ می‌زنه دروغه. اونارو ننویس. خانومتون باور نمی‌کنه غوله خر بشه. دروغه. فرار می‌کنه می‌ره خونه‌شون و ازون به بعد حواسش به همه چیز هست.

قصه‌ی دوم

عطری: قوزی‌رم بگم؟ این افسانه نیست توی تلوزیون بود. الان که نمی‌دارن قبلنا. یه دختری بود خیلی خوشگل و خوب مثل شما. این یه پسری می‌اد و بهش خیانت می‌کنه. اینام به دختره دروغ تهمت می‌زنن

نیر: عطری پسر شهین از خارجه بیا روسری بیوش تو ویدیوعه

عطری: دارم قصه‌ی بچه رو می‌گم هیچم ازش خوشم نمی‌اد اومد خونه‌مون چوب کرد تو پشت شترمرغمون.

نیر تلفن رو به برمی‌گردونه به سوی عطری

عطری: سلام علیرضا اقایی تو اقا! ... پسرت چه قد شکل خودته ... پسرتم مثل خودت شیطونه؟... (با صدای بلندتر) علیرضا می گم پسرتم مثل خودت شیطونه؟

عطری: علیرضا یادته چوب کردی پشت شتر مرغ؟ ... حالا دوتا کن بچه هاتو یه خارجیم بیار. یک دختر. ادم بی دختر هیچی نداره.

عطری: اره پسره تجاوز می کنه. ... بالاخره تجاوز یا خیانت؟ یکین دیگه جفتشون. بعد به دختره میگن خراب و پسر گفته بوده عاشقش ولی ولش می کنه مثل پسرهای الان. اعدامش می کنن. توی این جاهای ارمنی ها، چی می گن کلیسا یه پسری بوده که کار می کرده قوز داشته انقد صداش کج بوده. اون می شنوه دختره رو بردن بیابون می ره اونجا دستشو می ندازه دور گردنش و انقد می شینه تو بیابون کنارش می میره. می گن عاشق واقعی دختره قوزی بوده.

یکی دو ساعت بعد، عطری: فهمیدی معنی داستان شتر چیه دیگه؟ وقتی خدا انتقام گرفته تو نباید بگیری کارشو کرده.

ابراهیم

۷۰ سال

شهر بافت استان کرمان

یک سری خرافه قدیمی

اگر زن بارداری تنها باشه یا تنهایی بخوابه امکان داره دیوی به اسم آل یا زائوترسان بعش حمله کنه و بچه شو بکشه و یا حتی باعث مرگ خودش شه.

آل پیرزن است زنه چون به زن‌ها حمله می‌کنه. لاغره چشماش اتیش داره و موهاش بهم ریخته‌ست. می‌گن هر جوونی خوردن جیگر زن توسط آل رو دیده. می‌ره لب جوی اب و جیگر رو می‌شوره شسته که شد زن می‌میره.

داستان:

مراورده خود ابراهیم با یک جن: اون موقع عادی بود علوفه‌ها رو می‌دادن ما از شهری به شهر دیگه ببریم. بابای منم بهم یه سری علوفه داد گفت ببرم پیش حاجی. یادم بهم دو لغمه داد. گفت توی راه بخور ناهارتم اون جا بخور بعدش تا عصر نشده می‌رسی این جا و شام می‌خوری. توی راه برگشت دیدم جلوی پام رد سم اسبه که برای زن خیلی خوشگلیه که جلوم بود. منم رفتم دنبالش و هرچی صداش کردم برنگشت. که افتادم توی یک چاهی. وقتی بیدار شدم دیدم عروسیه و زنای خوشگل با چشمای کشیده و قد بلند که جای پا سم دارن. همه هی می‌گفتن بیا برقصیم بیا پیش ما و منم که ترسیده بودم گفتم بسم‌الله یهو همه‌شون غیب شدن. بیدار می‌شم می‌بینم با خرم کنار چاهیم و شب شده و سکه‌هایی که از حاجی گرفتم نیست. از ترس بابام سریع راه افتادم به سمت خونه.